

# آنها را زنده بردند، زنده می خواهیمشان!



## ¡Vivos los llevaron, Vivos los Queremos!

با شکست حزب انقلاب اداری شده PRI (که بیش از هفتاد سال در مکزیک حکومت کرد) در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۰ و روی کار آمدن دولت ویسنته فوکس (Vicente Fox)، این امید برانگیخته شده بود که دیگر ناروشنی های تاریخ «جنگ کثیف» دولت مکزیک علیه سازمان ها و احزاب کارگری، دهقانی و غیره، علنی شده و سرنوشت بیش از ۵۰۰ نفر «مفقودالاثَر» روشن خواهد شد. این امید بزودی به نومییدی بدل شد و رئیس جمهوری جدید نشان داد که هیچ علاقه ای به افشای دلایل و مسئولین سیاست «مفقودالاثَر سازی» ندارد. مصاحبه با روزاریو ایبررا مسئول «کمیته اُورکا»<sup>۱</sup> نیز در همین رابطه است.

---

(۱) شعار اصلی خانواده های مفقودالاثَرهای سیاسی در سراسر آمریکای جنوبی

(۲) کمیته یافتنش، پیدایش کردم ¡EUREKA! Comité Rosario Ibarra



## مفقود الاثر کردن مخالفان در مکزیک

### و مبارزهء مادران با آن

#### مصاحبه با روزاریو ایبررا

**سؤال: خانم روزاریو ایبررا، لطفاً شمه ای در بارهء خودتان بگوئید.**

روزاریو ایبررا: مادری هستم زجر کشیده، زنی که بی عدالتی عظیمی را متحمل شده است، این که فرزندم را از من ربودند، وحشتناک است، من قربانی هستم زیرا پسر من را «مفقودالاثر» کرده اند. همان طور که از این واژه بر می آید مفقودالاثر کردن افراد شامل قطع ارتباط آن ها با تمامی محیط زندگی ست، آن ها را در لیست گذاشته اند. می خواهند محوشان کنند، به سایه بدل کنند.

می خواهند از محیطی که زندگی شان در آن رشد کرده است، کاملاً محوشان کنند. همه چیز را با خودشان می برند، خود شخص را که می برند، مدارکش را هم می برند. برای مثال پسر من سال سوم دانشکده پزشکی «مونته ری» بود. پرونده اش را ربودند، مدارک تحصیلی اش را ربودند، تمامی اوراق دانشگاهی اش را ربودند، مدرک پایان خدمت سربازی اجباری اش را با خود بردند، اما شناسنامه اش را نبردند، چون جسارت نکردند آن را از من بخواهند. وارد خانه ام شدند، عکس ها و هر چیز دیگری را که متعلق به پسر من بود با خود بردند. این ها «غنیمت جنگی» معروف آدم ربایان است، به این دلیل همه این چیزها را می خواستند. پسر من را از خانه نبردند، در خیابانی وی را یافتند. به نظر می رسد که کسی او را نشان داده، کسی که ظاهراً دیگر به جنبش اعتقاد نداشته نشانشان داده است. چند نفر رویش ریختند و کتکش زدند. ظاهراً حین دفاع از خود، انگشت یکی شان را گاز گرفته و آن را قطع کرده است. پسر من را با زور داخل ماشین انداختند و بردند. در «مونته ری» Monterrey در هزار کیلومتری «ایالت فدرال» Distrito Federal اتفاق افتاد. من تا دوازده روز پس از آن نمی دانستم که دستگیرش کرده اند به «ایالت فدرال» به اردوگاه نظامی شماره یک برده اند.

من مادر پسری هستم که در ۱۸ آوریل ۱۹۷۵ ربوده شده. کسی که از آن به بعد دست از مبارزه بر نداشته است، گمان نمی کنم که می بایستی مبارزه را کنار می گذاشتم و دلم هم نمی خواهد که دست از مبارزه بردارم. می خواهم به مبارزه ادامه دهم، زیرا برای من بخشی از وظایف مادری به شمار می آید. وحشتناک است اگر مادری که زندگی میبخشد، از یاد ببرد که این زندگی ادامه دارد. یک زن وظیفه دارد که این زندگی را حفظ کرده مواظبش باشد، و از آن هم بیشتر، به عنوان آفرینندهء زندگی، زنان، و نیز مردان باید همین احساس را داشته باشند، ما موظفیم نمونه ای برای آینده باشیم. تا پس از مرگمان، فرزندانمان بتوانند به نیکی از ما یاد کنند.

**سؤال: از چه زمانی دولت سیاست «مفقودالاثر کردن» را در پیش گرفت؟ و چرا با وجود آن که می تواند کسی را دستگیر کند، به زندانش بیندازد، شکنجه اش کند، به قتلش برساند، این سیاست را اتخاذ می کند؟**

روزاریو ایبررا: لیستی از بیش از پانصد نفر «مفقودالاثر» دارم. اولین «مفقودالاثری» که من در لیستم دارم، متعلق است به سال ۱۹۶۹. او معلمی بود از ایالت «گرررو» Guerrero. «ایپیفانیو آویلز روخاس» Epifanio Avílez Rojas را دو نظامی عالی رتبه دستگیر کردند، سروان «آنتونیو لویز ریورا» Mayor Antonio López Rivera و ژنرال «میگل براکامونتس» (General Miguel Bracomantes) که هنوز هم زنده

و در حال حاضر بازنشسته است و از وزارت دفاع، به عنوان یک ارتشی، حقوق دریافت می کند). این معلم تا به حال پیدا نشده است، او دوست معلم دیگری بود به نام «لوسیو کابانیاس» Lucio Cabañas و معلم دیگری به نام «خنرو باسکز» Genaro Vázquez که عضو کانون معلمان بود. همسر رفیق دیگری که این جاست، معلم دیگری به نام «یاکوب ناخرا هرناندز» Jacob Najera Hernández است. وقتی وی را بزور از خانه اش می بردند، فرزندانش پاهایش را گرفته بودند و شوهر خواهرش نیز از او دفاع می کرد، با این حال او را بردند. ما نام آن فردی که او را برد نیز داریم. مدرک هم داریم که او پلیس قضائی بود. بنا بر این اگر می پرسیم که چرا دولت چنین می کرد؟ به این دلیل بود که مدت مدیدی قدرت در دستشان بود، زیرا گمان می کردند که قدرت مطلقه اند، چرا که خود را بی نهایت بزرگ و قدرتمند می شمردند، برای این که فکر می کردند که هرگز از ماشین دولتی پائین نخواهند افتاد، و شاید طرح هائی را از دول ستمگری مانند هائیتی کپی می کردند. زیرا در هائیتی و گواتمالا بود که «مفقودالتر کردن» شروع شد، و عجیب است که بعد در مکزیک، یعنی قبل از آرژانتین و شیلی. در مکزیک در سال ۱۹۶۹ شروع شد، در شیلی در کودتا علیه سالوادور آلنده Salvador Allende در سال ۱۹۷۳، و در آرژانتین در سال ۱۹۷۶. بنا بر این از آن جائی که دولت «لویز اچوریا آلوارز» (Luis Echeverría Alvarez آنطور که آگاهان به امور سیا و اف - بی - آی می گویند) با این دستگاه های «امنیتی» همسایه شمالی همکاری نزدیک داشت، تمامی این شیوه های مطلقاً غیر عادلانه را از آنها آموخت. ولی این شیوه ها به غیر از آن که غیر عادلانه اند، ضد قانون اساسی و خارج از هر چهارچوب قانونی ای نیز هستند. می خواهم به شما بگویم که برای ما «مفقودالتر» به معنی مرده نیست. «مفقودالتر» کسی است که رابطه اش را با محیط زیست اش و با زندگی عادی اش قطع کرده اند، آنها را که کشته شده اند، از دست رفته به حساب می آوریم. در این کشور طی سال ها چند تن از رؤسای جمهور، سیاست «مفقودالتر کردن» را پیش گرفتند، ولی دیگرانی هم بودند که ترجیح می دادند بکشند. «کارلوس سلیناس د گورتاری» Carlos Salinas Gortari متهم است که طراح اصلی کشتار ۶۰۰ نفر از اعضای حزب انقلاب دمکراتیک PRD است. توجه کنید که PRD در محیطی فعالیت داشت که مجاز تلقی می شد، در محدوده قانون، در محدوده ای که توسط اداره انتخابات تعیین شده است، با وجود این ۶۰۰ نفر را کشتند.

### سؤال: آیا مفقودالتر شده ها از یک گروه خاص هستند؟ و خصوصیت های واحدی دارند؟

روزاریو ایبررا: آری. در سال های ۷۰ خصوصیت شان شبیه به هم بود، آن ها را که از رهبران نبودند، عموماً می کشتند. آنها اعضای عادی و فعال گروه های مختلف مسلح بودند. «حزب فقرا» Partido de los Pobres در ایالت «گررو» فعال بود، «اتحاد ۲۳ سپتامبر» Liga 23 de Septiembre در سراسر کشور، بخصوص در مرکز و شمال کشور، «نیروهای انقلابی مسلح خلق» Las Fuerzas Revolucionarias Armadas del Pueblo، «جبهه زاپاتیستی شهری» Frente Urbano Zapatista و «جنبش عمل انقلابی» Movimiento de Acción Revolucionaria، خلاصه بگویم که گروه های مسلح بسیاری فعال بودند. دولت می خواست موجودیتشان را از بین ببرد. (امروزه آن را «جنگ کثیف» می نامند.) پس برخی خصوصیت ها وجود داشت ولی یک چیز درد آور هم بود: برای مثال «لوسیو کابانیاس» را کشتند، «خنرو باسکز» به قتل رسید. در آن زمان در ایالت «گررو» هر کسی را که نام فامیلش «کابانیاس»، «باررینتوس» Barrientos، «باسکز»، «روخاس» Rojas، «فیرو» Fierro، «لوزا» Loza و یا این که شبیه به دیگر اعضای رهبری «حزب

فقر» بود، ربودند. در «گرورو» بسیاری کسانی که اسامی مشابه دارند. برای مثال یکی از اعضای کمیتهٔ ما دختر عمومی «لوسیو کابانیاس» است، خود او را نبردند، ولی شوهرش را با خود بردند و وی هیچ ربطی به حزب نداشت. بعدها شکل کارشان را تغییر دادند و رهبران سندیکاها، کشاورزان و بومیان را «مفقودالآثر» کردند. شیوهٔ کارشان ذره ذره عوض شد.

### سؤال: از چه زمانی اعضای خانواده ها و مادران افراد «مفقودالآثر» متشکل شدند؟

روزاریو ایبررا: اوائل هر کدام فعالیت جداگانه را تجربه کردیم. پوشیده از نوعی خودخواهی طبیعی، با خواست یافتن فرزندانمان، امری طبیعی و بر حق. با مرور زمان، همدردان و دوستانی یافتیم. اولین گروه کوچکی که متشکل شد، کمیته ای در ایالت «گرورو» بود. آنها کم یا بیش در رابطه با حزب کمونیست بودند. در آن دوران، حزب کمونیست از نیروئی نسبتاً قوی برخوردار بود. هرچند اعضای حزب در شرایط نیمه مخفی زندگی می کردند. ولی به هر شکل که می شد فعالیت می کردند و در «گرورو» کمیتهٔ کوچکی از افراد همان ایالت تشکیل دادند. در ایالت «خلیسکو» Jalisco عده دیگری کوشیدند تا متشکل شوند. در سال ۱۹۷۷، دو سالی بود که فرزند مرا ربوده بودند، در «مونتته ری» آکسیون بزرگی گذاشتیم. چون در این شهر ۲۷ نفر زندانی سیاسی در یک زندان بودند. آنها «مفقودالآثر» نبودند، بلکه زندانیانی بودند که ایشان را مدت کوتاهی «مفقودالآثر» کردند و بعد به زندان آوردند. (طبق قانون می توانند کسی را ۷۲ ساعت نگاه دارند، پس از آن یا باید آنها را به عنوان متهم به زندان ببرند و یا آزادشان کنند.) به هر شکل ما در آوریل ۱۹۷۷ جمع شدیم و کمیته ای را شکل دادیم. کمیته ای با یک نام طولانی: «کمیتهٔ دفاع از زندانیان، تحت تعقیب قرار گرفتگان، مفقودالآثر شدگان و پناهندگان سیاسی مکزیک». بعد شروع کردیم از همهٔ گروه هائی که می دانستیم که در کشور وجود دارند دعوت به همکاری کردیم، و همه به ما پیوستند. در اوت ۱۹۷۷ دیگر به کمیته ای سراسری تبدیلش کرده بودیم که قدرت عمل وسیعی داشت و در اوت سال ۱۹۹۸، یک سال پس از آن، دست به یک اعتصاب غذای بسیار معروف زدیم که حتی «النا پونیاتوسکا» Elena Poniatowska در کتابش تحت عنوان «سکوت قدرتمند است» "Fuerte es el silencio" از آن یاد می کند. با این اعتصاب توانستیم آزادی ۱۵۰۰ زندانی سیاسی را در سراسر کشور بدست بیاوریم، ۲۰۰۰ حکم جلب ملغی شد و ۵۷ نفر از پناهندگان سیاسی توانستند بازگردند ولی هیچ یک از «مفقودالآثر» ها پدیدار نشد. باری، این گروه در سال ۱۹۷۷ بوجود آمد.

### سؤال: پاسخ دولت نسبت به تشکیل کمیته ای با این ترکیب چه بود؟

روزاریو ایبررا: درست است که ما آنها را به فساد متهم می کنیم، اما آنها دیوانه نیستند. حزب انقلاب اداری شده PRI (حزبی که تا دو سال پیش بر مکزیک حکومت می کرد) بسیار آگاهانه عمل می نمود. آنها عاقلانه اندیشیدند و به یک رفرم سیاسی دست زدند. رفرمی که به رفرم سیاسی واقعی بدل نشد و در حد رفرم انتخاباتی باقی ماند. آنها عفو دادند، زیرا نمی توانستند در حالی که زندان های کشور پر از زندانیان سیاسی بود، از رفرم حرف بزنند. نمی شد با وجود همان سرکوب از رفرم حرف زد. پس عفو دادند، ولی نه به شکلی که همه از زندان آزاد شوند، نه. در ۱۹۷۸ رئیس جمهور «لوپز پورتیویو» در دومین گزارش کارش فرمان عفو را صادر کرد. ولی زندانیان را یکی یکی و با فاصله آزاد کردند. آخرین نفرها در سال ۱۹۸۲ یعنی چهار سال بعد آزاد شدند. اول آنها را که مطلقاً هیچ جرمی مرتکب نشده بودند آزاد کردند و آنها را که پروسه ای طولانی تر داشتند تا آخر

نگاه داشتند. آنگاه رفرم خود را انجام دادند و بسیاری را در تقلبات انتخاباتی دخیل کردند. بدین شکل هر کسی وارد حزبی می شد و نامش به ثبت می رسید، به وی پولی هم می پرداختند. سر همه را گرم کردند، مثل وقتی به بچه ها اسباب بازی می دهند. بعد فعالین و کادرهای احزاب ما را اصلاح ناپذیر نامیدند. خوب اصلاح ناپذیر همه هستیم، چگونه می شود که نباشیم، به آنها اسباب بازی مبارزه انتخاباتی را دادند، ولی به ما فرزندانمان را پس ندادند. برای آنها آزادی زندانیان سیاسی کافی بود، پس «مفقودالآثرها» چه؟ بنابراین ما همچنان با کوشش هرچه بیشتر پیگیرانه ادامه دادیم. در سال ۱۹۷۹ «جبهه ملی بر علیه سرکوب» را تشکیل دادیم. تشکیل جبهه بسیار مهم بود. ما ۵۴ سازمان بودیم به علاوه همه احزاب سیاسی چپ، سندیکاها، مهم و سازمان های دهقانی، گروه های معلمان و کارگران صنایع مختلف و کشاورزی. این جبهه را تشکیل دادیم و با تشکیل آن دولت آنتن هایش به کار افتاد. با این جبهه هر کجا هم که قبلاً ممکن نبود، کار کردیم و به تدریج «مفقودالآثر شده ها» ظاهر شدند. طی ۱۳ سال کار این جبهه موفق شدیم آزادی ۱۴۸ نفر «مفقودالآثر» را بدست بیاوریم. متأسفانه سازمان ها یکی پس از دیگری جبهه را ترک کردند. دولت هم می دانست چگونه کار کند، موفقیت در انتخابات آغاز شد، دیگر می شد نماینده مجلس شد، و برای نمایندگی خود را کاندید کرد....

خود من هرگز عضو هیچ حزب سیاسی ای نبودم، ولی یکبار بدون اطلاع خودم، چند نفر از رفقای تروتسکیست مرا به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری سال ۱۹۸۲ پیشنهاد کردند. من هم پذیرفتم. آنها حتی از من اجازه نگرفتند، همین طوری در یک جلسه علنی آنرا اعلام کردند، برایم خوشایند بود. آنها در یک هتل بسیار معروف یک کنفرانس مطبوعاتی ترتیب دادند و گفتند: «از تمامی فعالین جنبش دعوت می کنیم و می خواهیم یک نفر را به عنوان کاندید تمامی چپ پیشنهاد کنیم. تا به حال به خود این شخص هم نگفته ایم ولی می خواهیم که شما به این پیشنهاد رأی مثبت بدهید و اگر پیشنهاد دیگری دارید، بدهید.» مرا پیشنهاد کردند. من در آن زمان در خانه ای بسیار کوچک در خیابان «مدین» سکونت داشتم. خبرنگاران ریختند داخل خانه، ولی جا نمی شدند. از من پرسیدند که آیا می پذیرم. پاسخ دادم که آری. پرسیدند چرا می پذیری؟ گفتم نه شما اینجا آمده بودید و نه خبرنگار دیگری. من می خواهم جنبش «مفقودالآثرها» را معرفی کنم. حالا شما خودتان به خانه ام می آئید. به همین دلیل است که می پذیرم. این عمل شکستن طلسم افسانه ای بود. برای کاندیدای ریاست جمهور شدن می بایست اولاً مرد باشی، بایستی فارغ التحصیل «هاروارد» بوده باشی و باید یک زندگی نامه سنگین داشته باشی. من زن بودم، دیگر خیلی جوان نبودم (پنجاه سالی داشتم)، هیچ تیتراژی نداشتم (بزور دیپلم را گرفتم)، و به غیر از این ها زندگی نامه ام تنها یک صفحه داشت: مادر یک «مفقودالآثر» بودم. این برای مبارزه ما مهم بود. به همین دلیل پذیرفتم. به من انتقاد کردند، گویی می خواستند زنده زنده مرا بخورند، ولی موفق نشدند. مبارزه انتخاباتی آغاز شد، طی مبارزه انتخاباتی به تمامی زندان های کشور رفتم. فعالیت های زیاد دیگری نیز داشتم، در همه میتینگ ها حرف زدم و همه جا عکس های «مفقودالآثرها» نمایش داده می شد. این وظیفه من بود. رسیدن به کرسی ریاست جمهوری خواست من نبود، حتی اگر پیروز می شدم آن را نمی خواستم.

**سؤال: بنا بر این در یک دوره تاریخی، چپ پشتوانه شما بود. آیا همچنان از این پشتوانه برخوردارید؟**

روزاریو ایبررا: خُب می شود گفت که چپ هر کار غیر عادی ای هم اگر بود انجام می داد. اما حزب کمونیست کارش به آخر رسید و دیگر وجود ندارد، احزاب دیگری بودند که خود را سوسیالیست می خواندند ولی تنها اسمشان سوسیالیست بود، و حزبی هم که مرا پیشنهاد کرده بود، دیگر وجود ندارد. چند نفری این طرف و آن

طرف فعال هستند. این جا دیگر چپ مانند گذشته یک خط مشی مشخص، استوار و توده ای ندارد. می توانیم بگوئیم که به چیز نیمه چپی بدل شده است که سرش گرم کار خودش است و انسان های زیادی را دور خودش جمع کرده و امروز به همان PRD معروف است. به نظر من PRD به جای این که یک حزب باشد، فدراسیونی است از سازمان ها و افراد زیادی که با اتکای دیگران به حیات خود ادامه می دهند، و حتی افرادی که از PRI آمده اند.

**سؤال: به موضوع دیگری پردازیم. در این روزها از کمیسیون حقیقت بسیار صحبت می شود، ایده کمیسیون حقیقت از کجا زاده شد و نظر شما درباره آن چیست؟**

روزاریو ایبررا: گمان می کنم ایده آن متعلق به «خورخه کاستانیدا» Jorge Castañeda وزیر امور خارجه است. از کله من در نمی آید که ایده او بوده. زیرا در یک برنامه تلویزیونی، او بود که اولین بار این موضوع را طرح کرد. از طرف سازمان عفو بین الملل هم طرح مشابهی وجود دارد. با آن که بین این دو طرح شباهت هائی هست، به نظر من این طرح ها اهداف مختلفی را دنبال می کنند. عفو بین الملل کمیسیونی می خواهد که حقیقتاً تحقیق کند و به نتیجه ای برسد که جبران خسارت برای خانواده ها بشود. و یا اگر هنوز [مفقودالایر شده ها] زنده هستند، به خانواده هایشان بازگردانده شوند. و حقیقت بزبان بیاید و عدالت اجرا شود. و «کاستانیدا» در این برنامه تلویزیونی کاملاً روشن و به شکلی که هیچ گونه احساسی نسبت به خانواده ها در آن به چشم نمی خورد، گفت: «نه، نه نباید دنبال حرف زیادی گشت، باید به آنها گفت خانمها اعضای خانواده شما مرده اند. این بقایای آن ها ست و و این هم جبران خسارات شما». به نظر من این نشان دهنده یک بی حرمتی نسبت به مائی است که این همه سال مبارزه کرده ایم. ما جبران خسارت نمی خواهیم، ما خانواده مان را می خواهیم، مجازات مسؤلین امر را می خواهیم. ما حتی توانستیم به تغییر در قانون دست یابیم و حالا دیگر «مفقودالایر کردن» جرم به حساب می آید، مانند جنایت علیه بشریت و می تواند تا چهل سال حبس داشته باشد. این است چیزی که ما می خواهیم: بازگشت اعضای خانواده مان و مجازات مسؤلین. وجود کمیسیون حقیقت در چنین کشوری تنها تظاهر است. در کشوری که در آن همه به اصطلاح چپ و چپ میانه خود را در اختیار دولت قرار می دهند و به سوی هر هدفی که او تعیین کند راه می افتند... این همه آدم وجود دارد که هر یک تنها آرزویش این است که در زندگی نامه اش وارد کنند که وی عضو کمیسیون حقیقت بوده است و یا اساساً جاه طلب و به دنبال پول است. به اعضای چنین کمیسیون هائی حقوق های کلان پرداخت می شود. برای ما هیچ اهمیتی ندارد که دولت می خواهد چه کاری بکند، می تواند کمیسیون خودش را هم تشکیل بدهد. برای ما این اهمیتی ندارد که کمیسیون حقیقت است و یا اداره دادگستری (که اولین و آخرین محلی است که وظیفه اش اجرای عدالت است) هر که می خواهد باشد، ما تنها می خواهیم که افراد خانواده مان را به ما باز گردانند. برای ما نه مکانیسم هایشان مهم است، نه کاغذ بازیشان و نه آرشیو هایشان. چون هیچ کدام این ها به درد ما نمی خورد، تنها کسانی که این چیزها به دردشان می خورد ادارات دولتی است که وظیفه جستجوی آنها را نیز به گردن دارند. این نظر کمیته ماست.

**سؤال: می خواهید بگوئید که از یک چنین کمیسیون حقیقتی، هیچ حقیقتی حاصل نمی شود؟**

روزاریو ایبررا: نه. هیچ حقیقتی از آن در نمی آید. تنها چیزی که از آن حاصل می شود پوششی است برای یک

دولت که می خواهد دست ها را از جنایت بشوید. برای مثال افرادی از همین دولت دائم می گویند که هیچ کاری به گذشته ندارند. خود «فوکس» (رئیس جمهوری) می گوید که وی نمی خواهد به خاطر گذشته بیازد و هیچ «شکار جادوگران» در کار نخواهد بود. برای ایشان جستجوی کسی که ۳۰۰ نفر را مفقودالاثر کرده است، «شکار جادوگران» به حساب می آید. به نظرم این دیگر توهین است. این کار شکار جادوگران نیست، اساس عدالت است.

**سؤال: شما در یک جلسه، کمیسیون حقیقتی را که برای مکزیک پیشنهاد می کنند با کمیسیون حقیقت در گواتمالا و السالوادور مقایسه کردید. چرا؟**

روزاریو ایبررا: نه صد در صد چرا که در شرایط دیگری بسر می بریم. برای مثال کمیسیون حقیقت در آرژانتین به چاپ کتاب معروف «دیگر هرگز» ختم شد. به خاطر آن همه دردی که در خود دارد، نمی شود آنرا خواند. ما نمی خواهیم که کارمان به یک کتاب ادبی ختم شود و نمی خواهیم که با آن تاریخ بنویسند زیرا آن گاه این یک تاریخ رسمی خواهد بود و نه بازگو کننده حقیقت تاریخی ما. ما چیزی دیگری می خواهیم، ما به مبارزه خود ادامه خواهیم داد تا به نتیجه برسیم.

**سؤال: شما همیشه از آرژانتین حرف میزنید، از برزیل و از برخی کشورهای دیگر؛ آیا شما با سازمان های مشابه در کشورهای دیگر رابطه و همکاری دارید؟**

روزاریو ایبررا: خُب، با «مادران میدان مه» Las Madres de la Plaza de Mayo در آرژانتین رابطه ای بسیار مستحکم داریم. در واقع دوستان ما هستند. برای مثال «ابه دیونافینی» Hebe de Bonafini برای رفتن به چیپاز آمد و با هم رفتیم. همچنین «لورا بناپارته» Laura Bonaparte که از گروه بنیانگذاران «مادران میدان مه» است این جا آمد. با مادران ترک من در پاریس در پنجاهمین سالگرد اعلام حقوق بشر نشستی داشتم. در پاریس با هم در یک آکسیون، نام «مفقودالاثر» شده های آنها را روی بادکنک هائی نوشتیم و به آسمان پرواز دادیم. برای ما تمامی «مفقودالاثر» شده های جهان مانند هم هستند و ما خواهان آزادی همه آنهائیم.

دلم می خواهد به مادران ترکیه نامه بنویسم، دلم می خواهد روزنامه مان را برایشان بفرستم و چیز های دیگری را. همچنین دلم می خواهد از آنها نامه دریافت کنم.

**سؤال: اگر اجازه بدهید دلمان می خواهد یکی دوتا سؤال خصوصی را هم مطرح کنیم:**

**چگونه می توان احساسات مادری را که از «مفقودالاثر» شدن فرزندش باخبر می شود درک کرد؟**

روزاریو ایبررا: وحشتناک است. من برای هیچ کس چنین آرزویی ندارم. ما بارها گفتیم و می گوئیم، از ته قلب می گوئیم که آرزو نمی کنیم که فرزند کسانی که فرزندان ما را «مفقودالاثر» کرده اند، «مفقودالاثر» شوند. زیرا فرزندان آنها مسؤل اعمال پدرانشان نیستند. ما اعلام کرده ایم که اگر پسر «اچوریا» هم «مفقودالاثر» شود، ما در جستجویش خواهیم بود. از نظر ما این جنایتی است که باید از روی زمین محو شود.

ما می خواهیم آن طوری باشیم که «خوزه مارتی» [José Martí شاعر کوبائی] می گوید: «شان انسانی در بین بشر تقسیم شده است. برخی بیشتر از دیگران از آن نصیب برده اند. برخی هیچ از آن ندارند. ولی دیگرانی دارند تا با وجود آن هائی که ندارند، تعادل برقرار شود.» ما می خواهیم حاملین این شان انسانی باشیم. می

خواهیم صاحب این اخلاقیات باشیم. اخلاقی که ما را به مبارزه برای همه و ما می دارد. ما حتی در لیست مان مأمورین عدلیه، پلیس و ارتش داریم، یک گروهی «مفقودالثر» هست که برای آزادیش مبارزه می کنیم و خانواده اش به جلساتمان می آیند. مادر بیچاره اش همان دردی را می کشد که ما می کشیم. وقتی چنین افرادی که به خدمت هدف های پست در آمده اند و در خدمت دولت کار می کنند به عنصری نامطلوب بدل می شوند، شرایطشان بسیار بد تر از شرایط ماست. زیرا در چنین صورتی هیچ کس به دادشان نمی رسد.

چیزی را که می پرسید، بسیار رنج آور است. وقتی با خبر شدم که پسرم دستگیر شده است، دچار اندوهی بی پایان شدم. گمان می کنم هر کسی می تواند تصور کند که آدم چه حالی می شود. اما همواره پرچم این امید را برافراشتم که بزودی می توانم او را بیابم. و شروع به جستجو کردم. گشتم و گشتم. گمان می کنم که این جستجو، این مبارزه است که از سقوط به یأس حفظ مان می کند و از غم، از بیماری و از مرگ. زیرا دوستانی داریم که به خاطر از دست دادن امید از پا درآمدند. برخی فکر کردند که فرزندشان دیگر مرده است، برخی دیگر در مبارزه جان دادند. مانند آن مادری که از «اوآخاکا» Oaxaca می آمد [روزاریو عکسی را بر دیوار اطاقش نشانمان می دهد]. فرزند او معلم بود. خود او نیز بیماری قلبی داشت و با وجود بیماری اش به راهپیمائی ها و میتینگ ها می آمد. هر جا هر خبری بود او نیز می آمد، با این حال دیگر نکشید. اما دیگری نیز بودند که دچار افسردگی شدید شدند و دست از مبارزه کشیدند ولی آخرین جمله ای که می گفتند این بود که: فرزندم را بیابید.

**سؤال: پس از این همه سال، روزاریو چه احساسی دارد وقتی که زاپاتیست ها از وی دعوت می کنند که طی راهپیمائی شان، هماهنگی دفتر اطلاعات زاپاتیستی را به عهده بگیرد؟**

روزاریو ایبررا: خوب. احساس خوشوقتی کردم. تنها چیزی که غمگینم می کند این است که شوهرم در تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۹۲ درگذشت. به فرزندانم گفتم که اگر پدرتان ۱۰ روز دیگر زنده می بود، می توانست خوشبخت از جهان برود. زیرا می توانست شاهد باشد که چگونه این ها که ادامه همان کاری هستند که فرزند ما مشغولش بود، برخاسته اند. این یک رستاخیز در مبارزه کسانی است که با همتی بلند به عرصه نبرد پای می نهند، زیرا دیگری هم هستند که پایشان لنگید. برخی دیگر نیز هستند که خیانت کردند و این یکی چیز وحشتناکی است. اما این ها، به قول مارکوس همان ها که از زیر زمین می آیند، کوچکترین ها، این زیباترین هائی که می گویند: «برای همه، همه چیز، برای ما هیچ چیز»، این ها از نوع دیگری هستند، این هائی که نمی خواهند قدرتی را بدست بگیرند، ولی قدرت را، کسی چه می داند، در چند منطقه در دست دارند، آن هم این همه سال.

خب، ما از طرفی خود را مفتخر می دیدیم و بسیار امیدوار، که روزی، آنچه فرزندانمان می خواستند، آنچه اینان می خواهند و این همه انسان در سراسر جهان می خواهد، واقعیت بیابد، زیرا اگر شما متوجه شده باشید، که گمان می کنم شده اید، آنها در تمام جهان ریشه دوانده اند، در سراسر جهان هواه خواه دارند، زیرا خواسته هایشان چنان ساده است که خواست تمامی فقیران جهان است. خواست هائی اصیل و مقدس که از صدها و هزاران سال پیش وجود دارند، زیرا ثروتمندان همیشه ثروتمندند و بازاری ها همیشه بازاری. اما این ها فقرا هستند که فرزندانمان از آنها دفاع کرده اند، و شاید از همه ما در این کشوری که ۴۰ میلیون نفر آن در فقر شدید بسر می برند.. اندک اند کسانی که قدرت دارند و با صندوق بین المللی پول در رابطه اند و از آن دستور می گیرند. این تنها رژیم کنونی را شامل نمی شود، بلکه تمامی رژیم هائی که در این کشور داشته ایم از این حاکمین بین المللی دستور می گرفته اند.



این نژاد پرستان به خشم آمده اند که چرا جمعی از بومیان سلاح به دست قیام کرده اند. ولی بار دیگر از «مارتی» که چیز بسیار زیبایی گفته است نقل می کنم: «آمریکا یا با بومیانش قیام خواهد کرد، یا قیام نخواهد کرد». آنها فقر را بین المللی کردند، این ها امید را. آری من معتقدم که روزی خواهد آمد که خود را از شر این دزدان رها کنیم.

### سؤال: این همه نیرو را شما مادران از کجا می آورید؟

روزاریو ایبررا: راستش ما قابل خرید نیستیم. ما بها نداریم. اگر کسی سر حقوق خود مذاکره کند، مثلاً صد در صد بخواهد، می شود گفت سی در صد می دهیم، ولی به ما نمی توانند سی در صد از فرزندانمان را بدهند. این دیگر قابل مذاکره نیست. این جاست که تغییر ناپذیریم، کله شقیم، نمی بینیم، سمجیم، هر چه می خواهی اسمش را بگذار. اما به لنگیدن نمی افتیم.

### سؤال: برای چه شما هر ماه یکبار به قصر رئیس جمهوری می روید؟

روزاریو ایبررا: برای دادن یک تقاضای ملاقات دیگر. در ۱۳ دسامبر سال ۲۰۰۰ اولین تقاضای ملاقات با رئیس جمهوری را دادیم. تا به حال ما را نپذیرفته، او با فوتبالیست ها ملاقات می کند، با آنها که مدال می آورند، با آنها که بازی را می بازند، اما ما را نمی پذیرد. وقت ندارد، سرش خیلی شلوغ است، بما گفتند که سرگرم مسائل اقتصادی است. ما از اقتصاد و ریاضی سر در نمی آوریم ولی اگر این همه مشغول کار است، چرا به گفته خودشان درصد رشد اقتصادی کشور ما صفر است؟

### سؤال: شما از ملاقات با او چه حاصلی می برید؟

روزاریو ایبررا: می خواهیم که او که به عنوان رئیس قدرت اجرائی کشور، به عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح صاحب همه اختیارات قانونی است، به ارتش دستور بدهد که آرشیهایش را بگشاید، که در زندان هایش را باز کند. وقتی از ارتش حرف بزنیم، او فرمانده آن است. به این دلیل از او قرار ملاقات می خواهیم، نه برای این که از دیدن رویش خوشمان می آید.

### از شما بسیار سپاسگزاریم

مصاحبه کنندگان: فلیسیتاس ترویه و بهرام قدیمی

مکزیکو ۱۷ اوت ۲۰۰۱

آدرس تماس با کمیته اورکا:  
Rosario Ibarra  
Comité j EUREKA !  
Mazatlán # 5, Int. 1  
Col. Condesa  
C.P. 06140  
Tel/ Fax 0052-5211 0295

[www.peykarandeesh.org](http://www.peykarandeesh.org)